اوضاع کشور و وظایف نیروهای آزادیخواه

سهراب مبشری

● پراتیک سیاسی آزادیخواهان حول حمایت از جنبش عملا موجود در داخل کشور شکل می‌گیرد، هر دو بخش «بالا» و «پایین» این حرکت را منظور می‌دارد و مورد حمایت قرار می‌دهد

● دستور کار نیروهای آزادیخواه در ماه‌های آینده را می‌توان در کلام «ائتلاف برای دمکراسی» خلاصه کرد

نوشته حاضر، حاوی نگاهی است به وضعیت ایران و منطقه‌ای که در آن واقع شده است، و نیز وظایف نیروهای آزادیخواه در شرایط کنونی. تحلیل را از موقعیتی که جامعه در آن قرار گرفته است آغاز می‌کنیم، سپس به بررسی آرایش نیروهای سیاسی می‌پردازیم و پس از نگاهی به اوضاع منطقه خلیج فارس، از این تحلیل به نتیجه‌گیری در باره دستور کار نیروهای آزادیخواه در ماه‌هایی که در پیش است می‌رسیم.

جامعه ایران در بحران

جامعه ایران، دچار بحرانی عمیق و همه‌جانبه است. اقتصاد ایران کماکان توسعه‌نایافته است و فرصت‌ها برای غلبه بر این توسعه‌نایافتگی، یکی پس از دیگری از دست می‌رود. آمار بیکاری در ایران بنا به برخی تخمین‌ها بسیار بیشتر از شمار رسمی ۳ میلیون نفر (۱۳/۸ درصد) است و به هشت میلیون نفر بالغ می‌شود(۱). برای آنکه بر شمار سه میلیون بیکار در ایران افزوده نشود، با توجه به نرخ افزایش جمعیت فعال، باید سالانه ۷۶۵ هزار شغل جدید ایجاد شود، در حالی که خوش‌بینانه‌ترین تخمین‌ها، حاکی از این است که ظرفیت شغل‌زایی کنونی اقتصاد ایران از ۴۰۰ هزار شغل در سال بیشتر نیست (۲).

در حالی که ایرانیان بیش از یک درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند و اقتصاد ایران به علت نفتی‌بودن آن، بشدت وابسته به صادرات است، سهم ایران در تجارت جهانی تنها ۰/۸ درصد است (۳). اگر ایران تا سال ۲۰۰۴ میلادی به سازمان تجارت جهانی نپیوندد (این امر با توجه به مخالفت آمریکا بسیار بعید است)، صادرات غیرنفتی ایران عملا به علت عوارض گمرکی بالایی که کشورهای عضو سازمان تجارت جهانی بر آن وضع خواهند کرد، متوقف خواهد شد (۴). صادرات فرش که مهمترین صادرات غیرنفتی ایران است، دچار بحران شدیدی است. صدور فرش از ۴۶ درصد در سال ۱۳۵۶ به ۲۲ درصد در سال ۱۳۸۰ کاهش یافته است و ایران از مقام اول صادرات فرش به مقام چهارم جهان تنزل کرده است. این در حالی است که بیش از یک میلیون و ۸۰۰ هزار نفر در تولید فرش به طور مستقیم و ۵۰۰ هزار نفر هم در مشاغل جنبی فرش مشغول هستند و اگر در بعد خانواده محاسبه شود، نزدیک به هشت میلیون نفر از طریق فرش زندگی خود را می‌گذرانند (۵).

سه هزار شرکت ایرانی با میلیاردها سرمایه در منطقه خلیج فارس سرمایه‌گذاری کرده‌اند، در حالی که ایران خود با معضل بزرگ سرمایه‌گذاری مواجه است (۶).

تا زمستان سال ۲۰۰۴ میلادی، ایران ۱/۲ میلیون بشکه نفت در روز، یعنی تقریبا معادل یک سوم تولید نفت خود را صرف پرداخت تعهدات ناشی از قراردادهای جاری بای‌بک خواهد کرد. اگر مصرف داخلی را بر این مقدار بیافزاییم، صادرات نفت ایران تا آن هنگام به سطح ۴۰۰ هزار بشکه در روز تنزل خواهد یافت، یعنی درآمد نفتی خالص ایران به سه میلیارد دلار در سال که برابر یک چهارم میزان فعلی است کاهش خواهد یافت. پیش‌بینی می‌شود ظرف پنج سال، شمار بیکاران ایران به ۱۱/۶ میلیون نفر برسد (۷).

وضع کارکنان نیز چندان بهتر از بیکاران نیست. طبق آنچه در لایحه برنامه چهارم توسعه ذکر شده است، باید به حقوق کارکنان ۱۴ درصد افزوده شود، اما تورم به همین میزان رشد خواهد کرد، و بدین ترتیب افزایش درآمد، صفر درصد خواهد بود. سطح دستمزد حقوق‌بگیران دولتی در سطح زیر سالهای ۱۳۵۵ است (۸).

اینها تنها گوشه‌ای از داده‌های آماری نگران‌کننده در باره آینده اقتصاد ایران است که از وخیم‌ترشدن بازهم بیشتر اوضاع در آینده حکایت می‌کند، در حالی که همین امروز نیز فقر و فلاکت، دامن اقشار وسیعی از مردم ایران را گرفته است. روزنامه‌نگار و نویسنده باتجربه‌ای که نمی‌تواند شهریه مدرسه دخترش را تامین کند، دانش‌آموزانی که تمام دار و ندار مدرسه‌هاشان کپری است و آن هم با وزش نخستین بادهای بیابانی محلی در منطقه کهنوج استان کرمان، برچیده می‌شود، والدینی که حتی از پرداخت ۱۵۰۰ تومان حق ثبت‌نام مدرسه فرزندشان هم عاجزند، روستائیان زلزله‌زده قزوین که چند خانوار آنان در یک اتاق ۱۲ متری زندگی می‌کنند، همه و همه قربانیان بحران توام رکود و تورم در اقتصاد ایرانند (۹).

در برخی نقاط کشور ۷۰ درصد مردم زیر خط فقر زندگی می‌کنند (۱۰). بنا به آمار سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور در حال حاضر ۷۰۰ هزار خانوار زن سرپرست زیر خط فقر قرار دارند (۷۰ درصد آنها دچار فقر مطلق‌اند) و احتمال بروز فقر در یک خانوار زن سرپرست شهری ۳۵ درصد است (۱۱). مقامات دولتی از وجود ۲۰ هزار کودک خیابانی سخن می‌گویند (۱۲).

از عوارض گسترش فقر، افزایش آمار بزهکاری است. سن اعتیاد در دو دهه اخیر کاهش یافته است. آمار سال ۸۰ زندانهای استان تهران این نکته را تایید می‌کند که بیش از ۷۵ درصد معتادان تازه‌وارد به زندان‌ها، فاقد محکومیت کیفری بوده‌اند و میانگین سن آنها تقریبا ۲۵ سال بوده است. به گفته یک کارشناس، موج بزهکاری دهه ۸۰ در حال برخاستن است (۱۳).

منطقه خلیج فارس در انتظار رویدادهای مهم

بحران همه‌جانبه در ایران، با نزدیک‌شدن منطقه خلیج فارس به مهم‌ترین رویدادها از جنگ کویت بدین سو هم‌زمان شده است. کمتر کسی تردید دارد که حکومت عراق با دخالت نیروهای خارجی و در راس آنان قوای آمریکایی، در ماه‌های آینده تغییر خواهد کرد. در نتیجه این تغییر، در همسایگی غرب ایران دولتی روی کار خواهد آمد که مواضع سیاسی آن به مواضع ایالات متحده نزدیک خواهد بود. در نتیجه، در همسایگی ایران کشوری باقی نخواهد ماند که با حکومت ایران در مواضع ضدآمریکایی آن شریک باشد. ناظران، از هم اکنون از کامل‌شدن حلقه محاصره واشنگتن به دور ایران سخن می‌گویند. پیش‌بینی‌ها در مورد آینده ایران در چنین منطقه‌ای، از مداخله نظامی ایالات متحده علیه جمهوری اسلامی تا تداوم و به احتمال زیاد، تشدید محاصره سیاسی و اقتصادی ایران را در بر می‌گیرد.

این در حالی است که هم اکنون نیز آثار تحریم‌های اعمال‌شده از سوی دولت آمریکا بر اقتصاد ایران و زندگی مردم، نمایان شده‌اند. به عنوان نمونه، ناوگان هوایی غیرنظامی ایران رو به فلج‌شدن است. به گفته وزیر راه، «صنعت هوانوردی به دلیل تحریم استکبار، از ابعاد مختلف دچار عقب‌افتادگی است. ناوگان هوانوردی کشور عمر ۲۱ ساله دارد و عدم تجهیز فرودگاه‌ها به سیستم راداری و ناوبری مشکل جدی ایجاد کرده است... ما باید ناوگان هوایی را نوسازی کنیم... اگر فضای کشور را فضای تعامل با دنیا قرار دهیم، بسیاری از مسایل قابل حل است. در این شرایط، باید مسایل کلی و اساسی را حل کنیم؛ والا در آینده با مشکلات جدی مواجه خواهیم شد»(۱۴). عواقب عدم فروش هواپیماهای بوئینگ و ارباس به ایران، افزایش شمار سوانح، تاخیرهای گاه چند ساعته در پروازها و رشد سریع بهای بلیت هواپیماست.

بسیاری از مردم ایران نگران آنند که با تداوم سیاستهای حکومت، سرنوشتی نظیر آنچه در ۱۲ سال گذشته بر مردم عراق گذشت، در انتظار ایرانیان باشد. اما مقامات حکومت ایران، بدون توجه به این نگرانی‌ها، به سیاست‌های گذشته خود ادامه می‌دهند و منافع ملی ایران را در تقابل و دشمنی با ایالات متحده تعریف می‌کنند.

بازتاب بحران در آرایش نیروهای سیاسی مردم ایران طی انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶ و ۱۳۸۰، نیز انتخابات شوراها در سال ۱۳۷۷ و انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۷۸ به جناحی در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران فرصت دادند تا با اجرای پروژه اصلاحات، روند فروپاشی اقتصادی و اجتماعی کشور را باز دارد. اما نتیجه کار، به بهبود وضعیت زندگی مردم نیانجامیده است. بلافاصله پس از موفقیت اصلاح‌طلبان در انتخابات سه سال پیش مجلس، با رویدادهایی مانند توقیف ده‌ها نشریه، ترور سعید حجاریان از مغزهای متفکر اصلاح‌طلبان (که عامل آن آزاد شد) و تبعیت مجلس از دستور رهبر جمهوری اسلامی مبنی بر عدم پرداختن به اصلاح قانون مطبوعات، روند اصلاحات سیاسی متوقف شد. از آن هنگام به بعد، ده‌ها دانشجو، روزنامه‌نگار و سیاستمدار اصلاح‌طلب به زندان افتاده‌اند و بر شمار نشریات توقیف‌شده افزوده شده است. عباس عبدی از رهبران جبهه مشارکت و شماری از پژوهشگرانی که او را در ارزیابی از افکار عمومی یاری کرده بودند، در زندانند. هاشم آقاجری به اعدام محکوم شده است.

در نتیجه، ۶۰/۶ درصد مردم به طور کلی میزان موفقیت خاتمی را کم و بسیار کم می‌دانند. ۲۴/۷ درصد بر این باورند که اصلاحات موفق خواهد شد و ۴۷/۵ درصد عکس این نظر را گفته‌اند (۱۵). نتایج نظرسنجی‌های اخیر نشان می‌دهد مردم حاضر نیستند به اصلاح‌طلبان، وقت نامحدودی برای تحقق مواعیدشان بدهند. روند کوچک‌شدن پایگاه اجتماعی جناح اصلاح‌طلب حکومتی به سرعت ادامه دارد و اگر هیچ چیز عوض نشود، به زودی نگاه اکثریت مردم به همه اصلاح‌طلبان در حکومت، مانند نگاه آنها به سایر مسئولان حکومتی خواهد بود.

با این حال، ارزیابی اصلاح‌طلبان عالی‌رتبه از این بحران، به گونه‌ای است که گویی آنها سالها در مسئولیت اداره کشور سهیم نبوده‌اند. محمد خاتمی رئیس جمهوری اسلامی ایران در روز ۲۷ آذر سال جاری هنگام تقدیم لایحه بودجه سال ۱۳۸۲ به مجلس شورای اسلامی گفت: «فرصتهای ملی و بین‌المللی... معمولا دیر و با دشواری به دست می‌آیند و زود و به آسانی از دست می‌روند. ما... نیاز به نگاه و عزمی نو داریم... تحقق برنامه‌های کشور ایجاب می‌کند که توافق بر سر ضرورتها، اولویتها و راهبردهای اساسی بین سه قوه انجام گیرد... ما می‌توانیم رویکردهای توسعه‌ای کشور را در جهت جذب مغزها و سرمایه‌ها و نه از دست‌دادن آنها پیش ببریم»(۱۶). این سخنان در حالی ادا می‌شود که بیش از دو سوم دوره مسئولیت رئیس جمهور فعلی سپری شده است و اکنون او نیز سهم مهمی از مسئولیت نابسامانی شدید اوضاع را بر عهده دارد.

بر خلاف همه شواهد، رهبران اصلاح‌طلبان از پیشرفت روند اصلاحات سخن می‌گویند. آنها وانمود می‌کنند روند اصلاحات در طول سالهای اخیر پیوسته رو به جلو بوده است و از این رو باید راه طی‌شده را ادامه داد. به عنوان نمونه، بهزاد نبوی نایب رئیس مجلس شورای اسلامی اخیرا گفت: «به اعتقاد من اصلاحات در شرایط کنونی نظام ما شدنی، اما بسیار سخت و دشوار است. لذا رهروان این راه، نباید عقب‌نشینی کنند بلکه باید قرص و محکم سر جای خود بایستند و به حرکت خود ادامه دهند»(۱۷). از نظر اکثر مقامات اصلاح‌طلب، سر جای خود ایستادن نه به معنای حفظ مواضع سیاسی، بلکه به معنای حفظ مقام و موقعیت دولتی است.

نایب رئیس مجلس می‌گوید «قانون اساسی ما تکلیف همه قوا و نهادها را مشخص کرده است»(۱۸). وی در این موضع، با علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی هم‌نظر است که اخیرا گفت: «قانون اساسی با اتقان کامل، ساختار سیاسی کشور را مشخص کرده و هر کس در جای خود وظیفه‌اش معلوم است. همه، وظایف خود را انجام بدهند؛ با هم معارضه‌ای نکنند؛ وحدت کلمه را حفظ کنند و مرعوب دشمن هم نشوند»(۱۹).

به نظر می‌رسد در بخش تعیین‌کننده جناح اصلاح‌طلب حکومت، اراده‌ای برای فراتر رفتن از چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران وجود ندارد. اصلاح‌طلبان، رفراندوم ساختارشکن را رد می‌کنند و اگر از مراجعه به آرای عمومی سخن بگویند، مراد آنان به رای‌گذاشتن تصمیماتی مانند لغو یا حفظ نظارت استصوابی شورای نگهبان و یا سرنوشت لایحه اختیارات رئیس جمهور است. بدین ترتیب، شکاف عمیقی میان خواستهای اکثریت مردم و برنامه سیاسی اصلاح‌طلبان به وجود آمده است. اکثریت مردم طبق نظرسنجی‌های اخیر، خواستهای بسیار رادیکال‌تری در مقایسه با برنامه سیاسی اصلاح‌طلبان مطرح می‌کنند و بخش فزاینده‌ای از آنان، از هر فرصتی برای بیان خواستهای خود بهره می‌گیرند. تظاهرات هزاران نفری مردم تهران در ۱۶ آذر ۱۳۸۱ در شرایطی صورت گرفت که اصلاح‌طلبان از پیش، عدم حمایت خود را از هرگونه تظاهراتی در این روز اعلام کرده بودند. متوسل شدن نیروهای سرکوبگر به شیوه‌های خشن برای پراکنده‌کردن مردم در این روز، قابل پیش‌بینی بود. با این حال، بنا به گزارشهای مستقل، از جمله گزارش خبرنگار بی بی سی، حدود ده هزار نفر از مردم در روز ۱۶ آذر در اطراف دانشگاه تهران گرد آمدند تا از خواستهای آزادیخواهانه دانشجویان حمایت کنند. در نیمه اول دی ماه، اهواز شاهد تظاهرات گسترده مردم علیه نیروهای سرکوبگر بود. این تظاهرات چندین روز ادامه یافت. قابل پیش‌بینی است که فراوانی این گونه حرکات اعتراضی در ماه‌های آینده رو به افزایش نهد.

در برابر افزایش پتانسیل اعتراضی در جامعه، جناح محافظه‌کار حکومت میان دو تاکتیک استفاده از اصلاح‌طلبان برای مهار این پتانسیل اعتراضی و متوسل‌شدن به سرکوب شدیدتر، در نوسان است. بخش اقتدارگرای محافظه‌کاران که جنجالی‌ترین چهره‌های آنان را گردانندگان روزنامه کیهان تشکیل می‌دهند، «پالایش» فضای سیاسی از عناصر اصلاح‌طلب را به عنوان راه حل برای خروج از بحران تجویز می‌کنند. اما علیرغم هیاهوی این عناصر، شواهد حاکی است بخش عمده محافظه‌کاران، علاقمند به حفظ وضع موجود است که در عین حال، به معنای تداوم سرکوب نرم اصلاح‌طلبان نیز هست. تاکیدات مکرر خامنه‌ای بر حفظ وحدت کلمه را باید در این راستا ارزیابی کرد.

در میان نیروهای سیاسی خارج از حکومت، هنوز اراده واحد برای پایان‌دادن به بن‌بست سیاسی موجود و رساندن سازمان‌یابی سیاسی این نیروها به حد انتظار مردم و انطباق‌دادن تاکتیک‌ها و شیوه‌های فعالیت سیاسی بر پتانسیل اعتراضی مردم، وجود ندارد. بخشی از نیروهای ملی مذهبی مدام تکرار می‌کنند که به قانون اساسی جمهوری اسلامی التزام دارند. ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی روز ۱۹ آذر در مراسم بزرگداشت روز دانشجو در دانشگاه علامه طباطبایی، محافظه‌کاران و افراد موسوم به راست افراطی را تنها مخالفان اصلاحات ندانست و تصریح کرد: «مخالفان با کیان نظام جمهوری اسلامی نیز در صف مخالفان با این جنبش قرار دارند و به بن‌بست رسیدن اصلاحات را دنبال می‌کنند»(۲۰).

یزدی همچنین در مصاحبه‌ای گفته است: «استعفای خاتمی و خروج از حاکمیت که مطرح می‌کنند، جو سیاسی کنونی کشور را بشدت رادیکالیزه می‌کند، اما به نفع کی؟ معلوم نیست. این جو رادیکالیزه چیزی نیست که نه به نفع اصلاح‌طلبان تمام بشود، نه به نفع محافظه‌کاران. کیان مملکت به خطر می‌افتد. فروپاشی جغرافیایی می‌تواند یکی از پیامدهای آن باشد»(۲۱).

خودداری از حمایت از خواستهای رادیکال مردم، محدود به اصلاح‌طلبان و بخشی از نیروهای ملی مذهبی نمی‌شود. بخشی از اپوزیسیون لائیک جمهوری اسلامی نیز علیرغم محروم‌بودن از هرگونه امکان فعالیت سیاسی و انتشار اندیشه‌ها و مواضع خود در داخل کشور، مشی سیاسی کاملا هماهنگی با مخالفان رادیکالیزه‌شدن مبارزه آزادیخواهانه دنبال می‌کنند. بابک امیرخسروی از رهبران حزب دمکراتیک مردم ایران در مقاله‌ای می‌پرسد: «آیا ما همچنان به استراتژی پیکار سیاسی مسالمت‌آمیز برای آزادای و دموکراسی و تغییر و تحول آرام گام به گام که اندیشه راهنمای ما بوده است، پای بندیم؟... اگر پاسخ مثبت باشد، در این صورت چگونه ممکن است چنین دستاورد مهمی را که حاصل سالها کار و تجربه است به خاطر شدت‌گرفتن و حادشدن تضادهای اجتماعی و تراکم دشواری‌ها و یا ورود یک عامل جهانی، کنار گذاشت؟ در آن صورت چگونه می‌شود به روش‌هائی نظیر «نافرمانی مدنی» که فرجامی جز هرج و مرج و آشوب و خشونت ندارد، علاقه نشان داد و چشمک زد؟ و یا شعارهائی همچون لغو یا برچیدن «ولایت فقیه» را که معنایی جز براندازی نظام ندارد، پیش کشید؟»(۲۲).

از سوی دیگر، همانگونه که همین اشارات امیرخسروی نیز نشان می‌دهد، تلاش برای در دستور قرارگرفتن شعارهایی مانند لغو ولایت فقیه و نیز ترویج شیوه‌های رادیکال‌تر مبارزه نظیر نافرمانی مدنی، در صفوف اپوزیسیون افزایش یافته است. در حال حاضر، شاهد فاصله‌گرفتن دو نیرو از هم هستیم: نیرویی که شیوه اصلاح‌طلبی را مطلق می‌کند و آن را در هر شرایطی بر شعارها و شیوه‌های رادیکال ترجیح می‌دهد، و نیروی دیگری که خود را رفرمیست می‌داند، اما به نسبت رادیکال‌شدن فضای جامعه، از اصلاح‌طلبی مطلق فاصله می‌گیرد. این دو طیف سیاسی در سالهای اخیر در کنار یکدیگر قرار داشتند و به عنوان نمونه، در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۰ مشترکا همگان را به شرکت در این رای‌گیری و دادن رای به سود محمد خاتمی دعوت کردند. به نسبت افزایش حرکات اعتراضی مردم و رادیکالترشدن خواستهای آنان، شکاف بین این دو نیرو افزایش خواهد یافت.

هم‌زمان، تلاش برای نزدیکی نیروهایی که پتانسیل اصلاحات در چارچوب جمهوری اسلامی را پایان یافته می‌دانند یا هرگز قائل به وجود چنین پتانسیلی نبوده‌اند، افزایش یافته است. برخی نیروهای اپوزیسیون علاوه بر شرایط داخلی، بر شرایط مساعد بین‌المللی نیز تاکید می‌کنند. از نظر دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران، «جهان خارج اینک به جایی رسیده که اگر بناست در ایران تغییراتی رخ دهد و دمکراسی و آزادی در ایران استقرار یابد، باید وضع ایران بطور کلی تغییر یابد در چارچوب جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن و در چارچوب سیستم ولایت فقیه آن، ایجاد چنین تغییراتی امکانپذیر نخواهد بود... نیازی به گفتن نیست که بسیاری از نیروهای سیاسی ایران با ما نیز تماس گرفته و خواستار همکاری با ما شده‌اند. ما نیز بیش از هرکسی و هر نیرویی بر این اعتقادیم که نیروهای سیاسی ایران باید به هم نزدیک شوند و با یکدیگر همکاری نمایند، تا آنجاکه می‌توانیم باید بکوشیم به حرکت موجود در داخل کشور نزدیک شویم و با آنها از در همکاری در آئیم. اگر تجربه‌ای داریم و امکاناتی داریم در خدمت این حرکتی باید بگذاریم که در داخل کشور موجود است. تا آنجا که بنده در جریان هستم همه سازمانهای سیاسی این اصل را پذیرفته‌اند»(۲۳).

در میان اصلاح‌طلبان، زمینه‌هایی برای تجدید نظر در برخی از مهم‌ترین مبانی نظری مورد پذیرش عموم آنان دیده می‌شود. برجسته‌ترین نمونه، اکبر گنجی است(۲۴). اما حتی کسانی نیز که در روی آوردن به ایده جمهوری تمام عیار، تا حد گنجی پیش نرفته‌اند، به صراحت اعلام می‌کنند ولایت فقیه که بخشی از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است، با دمکراسی، حتی دمکراسی دینی، مغایرت دارد(۲۵).

برخی از نظریه‌پردازان اصلاح‌طلب مانند علیرضا علوی‌تبار، از ضرورت ائتلافهای تازه سخن می‌گویند: «سه نیروی شناخته‌شده در عرصه سیاسی ایران فعال هستند که در مجموع در یک طرف درگیری‌های سیاسی قرار می‌گیرند. این نیروهای اصلاح‌طلب و مردم‌سالاری‌خواه عبارتند از: جبهه دوم خرداد، نیروهای ملی مذهبی و نیروهای جمهوری‌خواه. در درون این سه جریان بخش‌هایی وجود دارد که ائتلاف آن‌ها می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در ترسیم چهره آینده کشور داشته باشد. در جبهه دوم خرداد یک بخش پیشرو وجود دارد که مردم‌سالاری را با تمامی لوازم و پیامدهای آن پذیرفته است و به همین دلیل هم بیشترین حملات و فشارهای اقتدارگرایان را تحمل می‌کند. این بخش را می‌توان در میان روشنفکران دینی و روزنامه‌نگاران، اعضای جبهه مشارکت ایران اسلامی، اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران و فعالان دفتر تحکیم وحدت جستجو کرد. در میان نیروهای ملی مذهبی نیز بخش‌هایی... در وضعیت مساعدی برای مشارکت در چنین ائتلافی قرار دارند. در میان جمهوری‌خواهان نیز بخش‌هایی که دین‌ستیزی و برخورد منفی با همه نیروها و پدیده‌های منسوب به انقلاب را کنار گذاشته‌اند، از اجزای مناسب چنین ائتلاف محتملی تلقی می‌شوند. باید توجه داشت که این نیروها را هم در داخل کشور می‌توان یافت و هم در خارج آن. نیروهای خارج از کشور نیز باید سهم خود را در این ائتلاف و مسئولیت‌پذیری در رابطه با آن ایفا نمایند»(۲۶).

البته علوی‌تبار به دلایل قابل درک اما از نظر من غیر قابل توجیه، از اشاره به تحولات فکری در میان برخی از نیروهای مشروطه‌خواه خودداری کرده است. به همان اندازه که علوی‌تبار حق دارد جبهه دوم خرداد را در زمره نیروهای دمکراسی قرار دهد، مشروطه‌خواهانی که اصول دمکراسی را می‌پذیرند نیز حق دارند خود را متعلق به این جبهه بدانند. هر دوی این نیروها، از دل جبهه‌های غیردمکرات برخاسته‌اند و متحول شده‌اند. اگر قرار باشد جبهه دمکراسی بر اساس شعار «حداکثر ائتلاف بر مبنای حداقل اصول» شکل بگیرد، هیچ یک از این نیروها نباید به فراموشی سپرده شوند.

دستور کار نیروهای آزادیخواه

بر مبنای تحلیلی که از اوضاع ایران و آرایش نیروهای سیاسی ارائه شد، دستور کار نیروهای آزادیخواه در ماه‌های آینده را می‌توان در کلام «ائتلاف برای دمکراسی» خلاصه کرد. این ائتلاف، از دل پراتیک سیاسی بیرون می‌آید اما نباید به اشکال غیررسمی و سست سالهای اخیر محدود شود. برای ایفای نقش موثرتر نیروهای دمکرات در آینده سیاسی ایران، لازم است اشکال همکاری و ائتلاف این نیروها به سطوح بالاتری ارتقا یابد.

پراتیک سیاسی نیروهای آزادیخواه، قبل از هر چیز به معنی دفاع و حمایت از جنبش عملا موجود داخل کشور است. نزد برخی از نیروهای اپوزیسیون، این حمایت کامل نیست. بخشی از اپوزیسیون، دفاع از اصلاح‌طلبان در برابر یورش محافظه‌کاران را وظیفه خود نمی‌دانند و به عنوان نمونه، به جای محکوم‌کردن دستگاه تواب‌سازی جمهوری اسلامی که فردی مانند عباس عبدی را در زندان انفرادی می‌شکند، زندانی را مورد حمله قرار می‌دهند: «عبدی با تصریح بر اینکه در زندان مورد هیچ بدرفتاری قرار نگرفته است، به ندامت و مجیزگویی مشمئزکننده از بازجویان و تعریف از استاندارد زندانهای رژیم پرداخت»(۲۷). در آن سوی دیگر طیف نیروهای اپوزیسیون، کسانی هستند که تظاهرات ضدحکومتی مردم و نافرمانی مدنی را «هرج و مرج و آشوب و خشونت» می‌دانند(۲۸).

ادامه در صفحه ۱۱